



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه: ۱۴

تاریخ: ۱۳۹۹/۰۸/۰۸

درس: ماهیت شخص حقوقی و احکام آن

موضوع: تمسک به قاعده سلطنت و قاعده تفویض

استاد: محمدسعید واعظی حفظه الله

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبينا محمد و آله الطاهرين.

عمده راههایی که امکان داشت از آنها برای مشروعیت شخصیت‌های حقوقی استفاده کرد را ذکر کردیم. دلیل ولایت فقیه را پذیرفتیم و ظاهراً بقیه‌ی راه‌ها به نتیجه نرسید؛ راه‌های دیگری هم در این رابطه مطرح شده که آنها هم از جهت دلالت یا سند ایراد دارد و ضعیف‌تر از راه‌هایی است که مطرح شد؛ اما برای این که بررسی جامعی داشته باشیم و از نگاهمان دور نماند آنها را بررسی می‌کنیم.

تمسک به قاعده سلطنت

روایت معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که می‌فرمایند: «الأناس مسلطون علی اموالهم»^۱ اگر بخواهیم از نظر سندی بررسی کنیم این روایت مرسله است اما بعضی‌ها به خاطر شهرت یا استفاضه و امثال ذلک به این مرسلات تمسک کرده‌اند.

شیوه استدلال

مردم در اموال خود مسلط‌اند و وقتی تسلط دارند هر تصرفی را می‌توانند در اموالشان انجام دهند. مثل هبه، بیع، قرض و... پس به شرکت‌های حقوقی هم می‌تواند مالشان را اجاره دهند، قرض دهند و... البته همه شخصیت‌های حقوقی مالی نیستند و کار اصلی آنها مالی نیست مثل احزاب و هیئت‌های عزاداری. پس مردم همان‌طور که مسلط‌اند با اشخاص حقیقی معامله کنند می‌توانند با اشخاص حقوقی نیز معامله کنند و این روایت هم می‌گوید هر تصرفی و تسلطی از نظر جواز تکلیفی حلال است و از نظر جواز وضعی امضاء شده و نفوذ پیدا می‌کند و دلالت آن هم دلالت التزامی است. همان‌طور که تصرف شخص در مال خودش نسبت به شخصیت‌های حقیقی نافذ است در شخصیت‌های حقوقی نیز همین‌طور است. می‌توانند مالک بشوند و یا در ذمه‌ی آنها بیاید.

اشکال

این استدلال از جهات عدیده اشکال وجود دارد.

اولاً از چه لفظ این روایت تمسک می‌کنند و می‌گویند مردم حقیقی و حقوقی بر اموال خود تسلط دارند؟

۱- اگر تمسک به لفظ الناس در حدیث است

این خلاف ظاهر است، الناس تنها مردم حقیقی را شامل می‌شود و ظهور در مردم حقیقی دارد، حال اگر بخواهیم با الغای خصوصیت، شخصیت‌های حقوقی را نیز مشمول این روایت بدانیم یقیناً آن شخصیت‌هایی مشروعیت دارند که در زمان ائمه علیه‌السلام بوده و شارع آن را پذیرفته باشد مثل حکومت و مسجد.

۲- اگر تمسک به لفظ سلطنت در روایت که اطلاق دارد.. به این صورت که مطلق سلطنت اشخاص حقیقی را دلالت دارد؛ یعنی سلطنت دارد به اموال خویش تا به ملکیت شخصیت‌های حقیقی یا حقوقی در بیاورد، می‌تواند نقد بفروشد یا نسیه به دلالت التزامی مشروعیت آن ثابت می‌شود.

اشکال آن این است که در اصول داریم که تمسک به اطلاق در محمول (اطلاق شمولی) صحیح نیست و سلطنت در اینجا محمول یا

۱. عوالي اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۳، ص: ۲۰۸

حکم است. این که فرموده اند الناس مسلطون، نه هر سلطنتی بلکه به نحو علی البدل است نه به صورت اطلاق شمولی. مثل جایی که می گوئیم: الدواء مفید از لفظ دواء می توان اطلاق گرفت و بگوئیم هر دارویی مفید است اما مفید بودن یعنی آیا همه فوائد را دارد؟ ممکن است تنها یک یا دو فایده داشته باشد. حال در الناس مسلطون آیا مسلط به هر نوع سلطنتی است؟ پس تمسک به اطلاق صحیح نیست زیرا اطلاق شمولی در محمول جایز نیست، پس نمی شود بگوئیم هر سلطنتی دارد که حتی بتواند مالش را به شخصیت های حقوقی بفروشد.

۳- استدلال نه به لفظ الناس است نه به سلطنت بلکه به اطلاق متعلق سلطنت است. سلطنت بر مال که معنا ندارد بلکه سلطنت بر تصرف اموال دارد و می تواند شرعاً بر اموال خود تصرف کند پس به اطلاق تصرف محذوف تمسک می کند. در اینجا مطلق التصرف است، مثلاً می تواند به شخص حقیقی یا حقوقی بفروشد، اشکال قبلی هم پیش نمی آید چرا که این متعلق متعلق است و موضوعی است و محمول نیست و تصرف در روایت محذوف است.

اشکال:

این فرضیه دو گونه قابل تصور است:

الف. تمسک به اطلاق محذوف، اطلاق آن معنا را نمی توانیم با اصالة الاطلاق ثابت کنیم یعنی اصالة الاطلاق برای یک لفظی است که دلالت بر معنایی می کند اما وقتی لفظ حذف شده با اصالة الاطلاق دیگر نمی شود آن محذوف را برای معنایی تعیین کرد بلکه یک معنای معینی که ثابت شده می توان به اطلاق آن تمسک کرد، اما ما نمی توانیم معنا را با اصالة الاطلاق ثابت کنیم. کار اصالة الاطلاق این است که وقتی معنایی ثابت شد و متکلم آن را اراده کرده معنا را قیدی نزیم اما در ما نحن فیه کلمه محذوف تصرف شاید همراه شخصیت های حقیقی باشد.

ب. اگر بخواهید بگوئید حذف، فی نفسه دلالت بر اطلاق دارد و حذف متعلق، یدل علی العموم و چون متعلق سلطنت در این حدیث حذف شده و شارع هم به آن تصریح نکرده بر مطلق التصرف دلالت دارد اما در اصول گفته اند که حذف متعلق یدل علی العموم در جایی است که قدر متیقنی برای محذوف در بین نباشد. زیرا در جایی که قدر متیقنی نباشد اجمال لازم می آید و چون متکلم در مقام بیان بوده و قید خاصی را در نظر نگرفته دلالت بر عموم دارد؛ اما اگر قدر متیقنی باشد، اجمال نیست لذا بر قدر متیقن دلالت می شود و لا یدل علی العموم و ما نحن فیه قدر متیقن داریم، قید ما هم تصرفات در رابطه با اشخاص حقیقی است اما نسبت به اشخاص حقوقی با این روایت نه می توان نفی کرد نه اثبات.

ثانیا: اشکال عمده بر این روایت با قطع نظر از سند نسبت به شمول آن در رابطه با اشخاص حقوقی این است که اصلاً این دسته از روایات در صدد بیان مشروعیت و یا عدم مشروعیت تصرفات نیستند چون مسلماً بسیاری از تصرفات در اموال از نظر شرع ممنوع است. درست است اموال من است اما به این معنا نیست که من آزاد باشم در همه ی تصرفاتم مثل اسراف، رباخواری، رشوه، دروغ در معامله، اختلاس و... را شرع حرام نموده است و لذا تخصیص اکثر لازم می یابد. ولو بگوئیم تخصیص اکثر هم لازم نیاید این گونه روایات اطلاق ندارد.

منظور از روایات اطلاق و تجویز، همه تصرفات مردم نیست. در یک فضایی آمده که همه می دانند هرگونه تصرفی حلال نیست و در ارتکاز همه هست، لذا هیچ فقیهی را هم پیدا نمی کنید که اگر شک کردیم تصرفی حلال است یا حرام از این روایت استفاده کند مثلاً اگر شک کردیم شرب نبید حلال است یا حرام تمسک به اطلاق الناس مسلطون علی اموالهم کرده باشد، بله در کل شیء لک حلال تمسک کرده اند آن در صدد یک اصل و بیان است، قاعده ای است که تشریع می کند حلیت ظاهری و واقعی را برای همه ی اشیاء الا ما خرج بالدلیل.

پس این روایت چه می خواهد بگوید؟ تعبیر جالب مرحوم آقای خویی در ذیل این روایت این است که: مردم اگر مالک مالی شدند نباید برای تصرف در مالشان از دیگران اجازه بگیرند یا دیگران نباید او را منع کنند؛ اما در محدوده تصرفاتی که شارع اجازه داده است. تصرفات مشروع در مال بعد از این است معلوم شده فروش خانه جایز است، مشروع است، البته از جایی دیگر باید بفهمیم. مال قابل

تصرف است در چهارچوب شریعت، اما در موقع شک که نمی‌دانیم این تصرف اصلاً مشروع هست یا نه نمی‌توانیم از این روایت استفاده کنیم. چون روایت درصدد بیان مشروعیت تصرفات نیست بلکه درصدد بیان سلطنت بر تصرفاتی است که مشروعیت آن قبلاً در جایی دیگر ثابت شده است. اثبات مشروعیت توسط این حدیث تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام است چون عام از اول محدود بود. مردم مسلمانند در مقابل دیگران نه در مقابل شریعت که من هر کاری بخواهم انجام دهم؛ لذا از این حدیث به طریق مدلول مطابقی و التزامی تمسک نمی‌توان نمود.

تمسک به قاعده تفویض

در بعضی روایات آمده است: «إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ دَلِيلًا».^۱ خداوند امور مؤمن را به خودش تفویض کرده، هر کاری می‌خواهی بکن و هر تصرفی در امور خودت انجام بده مگر جایی که خودت را دلیل کنی و در بعضی دیگر از روایات آمده است که فوض إليه کل شیء إلا إضلال نفسه مثلاً برای شما اختیار گذاشته درآمد به دست بیاوری و یا هر لباسی بر تن کنی اما تا جایی که خودت را دلیل نکنی. در راه معاش هم همین‌طور خریدوفروش با شخصیت حقیقی و حقوقی حال می‌خواهد خودش شرکت حقوقی تأسیس کند یا با آن‌ها معامله کند مگر در جایی که به ذلت بیفتد.

اشکال: با فرض صحت سند آن‌ها این روایات درصدد بیان مشروعیت کارهای مؤمن نیست بلکه در محدودیت کارهای مشروع که شریعت قبول دارد تصرف دارد و از هر راهی که مشروع باشد. معنی ندارد که خداوند متعال بگوید مؤمن همه کارهایش مشروع است برای او. این مثل یک قرینه ارتکازی است و هیچ فقیهی هم از آن برای حلیت امور مشکوک استفاده نکرده است. از کل شیء استفاده کرده‌اند اما از این حدیث خیر. برای حلیت و نفوذ معاملات مشکوک استفاده نشده. مشروع است به معنای حلال و چه صحیح و نافذ و چه حلیت وضعی و چه تکلیفی منصرف است به امور مشروعه و اطلاقی ندارد لذا از این حدیث هم نمی‌توان برای اثبات مشروعیت معامله با شخصیت‌های حقوقی استفاده نمود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۶، ص: ۱۷۹